

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

فرع دیگری که بزرگان مطرح فرمودند شیخ اعظم هم در مکاسب مطرح فرموده این است که اگر اکراه مکره بر بیش از یک نفر بود به نحو واجب کفایی، می‌گوید یکی از شما دو نفر یا چند نفر باید فلان معامله را انجام بدهید. آیا در این جا حکم چیست؟ قهراً به طور کلی به دو صورت قابل تصویر است. یک این که این معامله‌ای که مورد اکراه قرار می‌گیرد از هر کدام معامله‌ای است غیر از معامله‌ی دیگری. می‌گوید یکی از شما یا تو باید خانه‌ات را به من بفروشی، یا تو باید ماشینت را به من بفروشی. به زید خطاب می‌کند یا تو باید خانه‌ات را بفروشی، یا عمرو باید ماشینش را به من بفروشد. به این نحوه اکراه می‌کند. که فعل او غیر از فعل این هست و فعل این هم غیر از فعل آن هست. و آخری نه، به فعل واحد اکراه می‌کند این دو نفر یا این چند نفر را. یک معامله را در نظر می‌گیرد می‌گوید یا تو باید انجام بدهی این معامله را یا تو باید انجام بدهی. و قهراً مثال آن را باید جوری بزنیم که از سایر جهات اشکال ندارد، فقط جهت اکراه در این جا هست. یعنی مثلاً فضولی نه و امثال این‌ها. فقط اشکال بر سر همین اکراه هست می‌خواهیم ببینیم از جهت اکراه چه طور است.

حالا مثلاً خانه‌ی واحدی است این صاحب خانه است و این صاحب خانه یک وکیل مفوض دارد، حالا می‌گوید یا خودت خانه را بفروش یا وکیل تو باید بفروشد، یا وکیل بفروشد یا این. یا یک فرزندی است که دو تا ولی دارد هم پدر و هم جد پدری او، می‌گوید این خانه‌ی این فرزند را یا تو باید به من بفروشی یا تو باید بفروشی به من. یا وکلای یک نفر، یک نفری دو تا وکیل مفوض دارد آن وقت می‌گوید یا تو این خانه را که مال موکلت هست به من بفروش یا تو باید بفروشی.

در منیة الطالب این جوری هم یک مثالی آمده که حالا یک مقداری خود ایشان می‌گویند مثال برای این فرض مثلاً خیلی واضح نیست بعد مثال می‌زنند مثل این که اب و جد مال یتیم را، که خب هم اب ولایت دارد و هم جد ولایت دارد. منتها مال یتیم را، چطور اب هست باید بگوییم مال یتیم را؟ لابد آن جا هم باید این جوری گفت آن

مثال را که این یتیم از طرف امّ هست مثلاً. و از طرف امّ مثلاً ارث به او رسیده، خب حالا فلذا هم جد این‌جا ولایت دارد و هم اب ولایت دارد.

پس به طور کلی ما این دو صورت را داریم، این دو تا هم نحوه‌ی محاسبه و تخریج حکم آن‌ها با هم تفاوت می‌کند. حالا اول بپردازیم به این صورت اول که دو تا معامله‌ی جدای از هم هست، دو تا فعل جدای از هم هست او می‌گوید یا این یا تو.

در این صورت تفصیل دادند بعضی از بزرگان در این مسئله به این‌که تارۀ شخص یکی از این‌هایی که مکرّه واقع شده علم دارد به آن‌که آن دیگری اقدام خواهد کرد در اثر حالا به قول مرحوم سید یا مرحوم امام، در اثر ضعف قلبی که دارد و ترسو هست این حتماً زودتر انجام می‌دهد، این می‌داند که او این کار را انجام خواهد داد. خب در این صورتی که می‌داند او این کار را انجام می‌دهد پس دیگر صدق اکراه نمی‌کند. چون وقتی که او انجام می‌دهد او به مقصدش می‌رسد و دیگر اکراهی در کار نیست، مکرّه به مقصدش می‌رسد دیگر اکراهی در کار نیست. بنابراین اگر با این علم آمد انجام داد این معامله، معامله‌ی مکره‌انه‌ای نیست و عن طیب نفس واقع شده پس درست است.

و هم‌چنین اگر علم ندارد اما اگر علم ندارد که او انجام خواهد داد و شک دارد که انجام می‌دهد یا نه؟ یا علم دارد به این‌که انجام نمی‌دهد. خب در جایی که علم دارد که انجام نمی‌دهد عالم است که او انجام نخواهد داد. خب این‌جا هم معلوم است که مکرّه صادق است. اما اگر شک دارد که انجام می‌دهد یا نه؟ خب محتمل است که او انجام بدهد، محتمل هم هست که انجام ندهد، خب در این صورت خب قهراً این خوف این را دارد دیگر. و از اکراه آن مکرّه در این خوف به سر می‌برد که لعلّ او انجام ندهد و من گرفتار بشوم. این‌جا هم اگر برود انجام بدهد این مکرّه هست و معامله باطل است.

مرحوم امام قدس سره یک تفصیلی هم در کلام ایشان هست که حالا توی کلمات دیگران ندیدیم و آن این است که همین جایی که می‌داند که آن دیگری انجام نمی‌دهد این شخص تارۀ جوری است که می‌تواند آن دیگری را اکراه کند بر انجام. گفته یا تو خانه‌ات را بفروش، یا آن ماشینش را باید بفروشد. حالا این کسی که خانه دارد و اکراه شده یک وقت می‌تواند آن شخصی را که ماشین دارد اکراه کند که تو بفروش، یک وقت هست که نمی‌تواند اکراه بکند. اگر نمی‌تواند او را اکراه بکند به وجه من الوجوه خب آن‌جا خودش اگر اقدام کرد قهراً مکرّه علیه است و معامله باطل است. اما اگر می‌تواند او را اکراه بکند که تو انجام بدهی. این دو حالت دارد. تارۀ این اکراه، اکراه به حق هست. یعنی او وظیفه‌اش این است که این کار را بکند. این هم به همان که وظیفه‌ی او هست دارد اکراه می‌کند او را. و می‌تواند این کار را بکند. خب در این‌جا باید این کار را بکند و اگر نکرد و فروخت، بیع او

درست است اکراهی نیست. چرا؟ چون مخلص دارد. طریق تفصی دارد. ولی اگر می‌تواند او را اکراه بکند ولی این اکراه به غیر حق است، این‌جا نه، چون تفصی‌ای که ما گفتیم تفصی‌ای است که درست باشد، حق باشد، صحیح باشد. و الا اگر آن تفصی صحیح نیست خود آن محذور دارد این باعث عدم صدق اکراه نمی‌شود. بنابراین باید این‌جور در این‌جا تفصیل داد. فرموده است که «و لو أكره أحد الشخصين على فعل أو على فعلين فإن علم أحدهما أنه لو لم يُبادر إليه بادر الآخر» این‌جا «فالظاهر عدم كونه مكرهاً لأنه غير ملزم بالعمل و لا يصدق أنه مكره و مع الشك في اتیان الآخر و خوف الوقوع في المهلكة يكون مكرهاً و لو كان أحدهما قادراً على اكراه الآخر على العمل فإن كان اكراهه بحق فالظاهر عدم صدق كونه مكرهاً لإمكان التخلص بخلاف ما لو كان بغير حق لأن إمكان التخلص بالقبيح أو بالحرام المستتبع للقبح العقلائي أو العقوبة الأخروية لا يوجب سلب صدق الاكراه»

س: یک تفصیل دیگری هم باید بدهیم. آن‌جایی که می‌تواند طرف را اکراه بکند به حق، یا خودش ارتضاء به آن بیع ... مثلاً طرف وکیل من هست دیگر یا مثلاً یکی گفت من حقی دارم و دینی به گردن او دارم طلب دین می‌خواهم بکنم. یک وقت هست که این‌جا من راضی هستم که او این کار را بکند، اکراهش می‌کنم. این‌جا خب بله مثلاً یک چیزی را خودم می‌خواستم که بفروشم حالا یک زورگویی هم آمده گفته آقا یا مالی را که نمی‌خواهی بفروشی را خودت بفروش یا آن مالی را بفروش که من خودم اصلاً می‌خواستم که بفروشم.

ج: الان ما در کجا داریم صحبت می‌کنیم؟

ج: این‌جا فقط ما داریم اعم از این‌که اکراه فقط طرف وکیل است؟؟؟ این‌جاست بحث، اکراه به شخصین است همین. اکراه به شخصین اعم از این هست که من آخر به بیع آخر، بیع فرد دیگر، نسبت به آن که من هم ممکن است که توی آن ممکن است حقی داشته باشم راضی هستم یا نیستم؟ اعم است، مخلص است. شما چطور توی مخلص می‌آید؟؟؟ می‌کنید می‌گویید یک وقت هست که بالحق هست یک وقت به غیر حق هست در حالی که تفصی به حق هم تفصی صحیحی است. تفصی به غیر حق، تفصی اعمی‌ها هست. چطور؟؟؟ ایجاد می‌کنید؟ اگر بخواهید این‌جوری جواب بدهید بگویید اصلاً تفصی صحیح، تفصی‌ای هست که بلامؤنه باشد بلامؤنه یعنی هم به حق باشد و هم تو ارتضاء داشته باشی، اگر این جواب را بدهی می‌گوییم خب پس تفصیل قبلی شما هم غلط است. چون تفصیل قبلی که می‌گفتید که اکراه به غیر حق بکند این‌جا اصلاً تفصی نیست. تفصی باید اکراه بحق باشد. پس حالا؟؟؟ این‌جا هم بیایید دوباره این را بگویید بگویید یا به بیع آخر که در آن حق دارد؟؟؟

ج: حق دارد نگفتیم.

س: حق دارد دیگر.

ج: نه.

س: بحق هست یعنی همین، یکی از فروض آن این است که شما دینت را بخواهی مطالبه بکنی، یا وکالتی به او دادی، مالت را می‌خواستی بفروشی، الان راضی هستی. یک وقت هست که راضی به آن فعل آخر هستی ???
س: راضی نباشی که مخلص نیست؟

ج: آقا پس بگویید مخلص صحیحی، جواب دادند اگر می‌خواهید بگویید مخلص صحیحی مراد است از اول این ??? نباید بکنید باید بگویید هر جایی که مخلص و تفصی بلامؤنه و صحیحی داشته باشیم آن جا ... و این فقط در یک حالت است. در حالتی هست که من اکراه بحق بکنم. اگر به غیر حق باشد پس عوانی باشد که اصلاً تفصی مورد نظر شارع نیست.

ج: بله. یعنی باید اکراه من بحق باشد. نه بحق ??? نه آن ولو این که به دیگری بدهکار است باید این جا را بفروشد و پول او را بدهد.

س: خیلی تفصی شما اعم از تفصی مورد نظر شارع است درست است؟

ج: یعنی چی؟

س: یعنی همین، یعنی تفصی لغوی اعمی را داریم می‌گوییم. و تفصی لغوی اعمی در این جا هم صدق می‌کند.

ج: در کجا؟

س: در همین جا. ??? تفصی از دیدگاه خودم دارم. تفصی می‌کنم از این که خودم فعل مکره را انجام بدهم. تفصی کردم ??? تفصی توی بیع ... دیروز هم عرض کردم ... طرف خانه و ماشین را می‌خواهد بفروشد تفصی از بیع ماشین می‌کند به بیع خانه. تفصی است. نگوید چون دو تا مؤنه دارد تفصی ??? تفصی یعنی مخلص.

ج: نه مطلق المخلص.

س: ???

ج: اگر راه فراری که این راه فرار محذور ندارد نه محذور شرعی و نه عقلی و نه عقلائی، اگر چنین راه فراری برای او وجود دارد که نه محذور عقلی دارد و نه عقلائی ... و یک قیود دیگری هم داشت و حرجی بر او نیست. آن‌ها ...

س: آقا همه‌ی قیود ??? تفصی تام من جمیع الشرایط، اگر این هست پس ???

ج: نبودن چنین مخلص با این قیودی مأخوذ در صدق اکراه هست. حالا این جا هم همین را می‌گوید، امام می‌فرماید ... ??? فرمایش امام این است که اگر این دو تایی که مکره شدند بر انجام یک کاری، این می‌بیند این زید که مکره شده عمرو هم مکره شده زید می‌بیند می‌تواند عمرو را مکره بکند که تو بفروشی. این جا می‌فرماید

اگر این مکره کردن زید عمرو را که از طرف آن، آن هم اکراه شده این هم اکراه شده، این اکراه زید نسبت به عمرو اگر اکراه بحق است بلکه این مخلص الان دارد. اکراه بحق است البته آن قیود دیگر آن باید مفروض بگیریم که حرجی هم بر او نیست گاهی ممکن است که اکراه بحق برای یک کسی حرجی باشد.

س: چرا فقط می‌آیید تشخیص اکراه بحق می‌زنید؟ بگویید اکراه بحقی هست که ارتضاء هم دارد.

ج: چه دارد؟

س: ارتضاء دارد راضی است.

ج: کی؟

س: همین آقایی که مکره اولیه است. می‌خواهد ثانی را اکراه بکند اکراهی می‌کند که راضی به آن بیع آن عمل هم هست.

ج: خب بحق هست یعنی همین دیگر. اگر راضی نباشد بحق نیست. اگر جایی است که رضایت او شرط است.

س: اگر می‌خواهید این را بگویید پس بیا بگویید، بگویید دو حالت دارد یا طرف می‌تواند اکراه بحق بکند می‌توانیم این جوری بگوییم، می‌تواند بالاکراه تفصی صحیحی بکند یا نمی‌تواند؟ این را؟؟؟ اما اگر نه،؟؟ تفصی را کار نداریم، تفصی صحیحی را. پس همه‌ی شقوق آن را باید مطرح بکنیم. بگوییم ما چون می‌خواهیم رساله‌ی عملیه بنویسیم باید همه را قشنگ متصور بکنیم. خیلی در مقام رساله نوشتن باید این شق را هم بگوییم اما اگر نه بیان فنی قضیه، صحیحی می‌بینید اکراه ما یُتَفَصَّى به اکراهی را، ما یُتَفَصَّى به اکراهی یعنی اکراه بحقی که من راضی باشم. و آن به همین کلمه افاده می‌شود.

س: حاج آقا لغۀ صادق است یا نه به نظر شما؟

ج: که چی؟

س: اگر جایی که مخلص من به یک کار دیگری باشد که آن هم برای من محذور دارد و؟؟؟

ج: نه صادق نیست.

س:؟؟؟ مرحوم آقای خوئی می‌گوید ما یُتَفَصَّى به در حالت سعه‌ی طولیه ما یُتَفَصَّى به؟؟؟ فیهِ المَؤْنَةُ. پس چرا دیروز این حرف را نمی‌زدید؟ دیروز آقای خوئی؟؟؟

س:؟؟؟

س: آقا اصلاً غیر ما یُتَفَصَّى به؟؟؟

ج: پس این صورت که صورت اولی بود که به دو فعل مجزاً این‌ها اکراه شدند حکم آن مشکلی ندارد و واضح است. این‌که گفته شد.

اما آن صورتی که به فعل واحد این‌ها اکراه شدند. اگر به فعل واحد اکراه شدند در این جا شیخ قدس سره فرموده که حکم آن همان حکمی است که ما در صورتی که یک شخص بی‌احدالامرین اکراه می‌شود حکم آن حکم همان جاست. که آن جا گفتیم که اگر دفعه می‌فروشد چطور است؟ اگر متعاقباً می‌فروشد چطور است؟ آن حکمی که آن جا گفتیم این جا هم هست. که شیخ می‌فرماید این جا وزانش وزان آن جاست. یعنی در این واجب کفایی حکمش مثل واجب تخییری است.

مرحوم امام قدس سره از عبارتی که خواندیم کأنّ ایشان حکم مقامین را واحد دانستند. یعنی آن صورتی که دو تا فعل مجزاً، دو نفر با دو فعل مجزاً مورد اکراه قرار می‌گیرند علی سبیل الواجب الکفائی، با آن جایی که یک فعل واحد باشد یکی دانستند. و فرمایش ایشان این است که اگر این می‌داند که او انجام می‌دهد این انجام بدهد مکره نیست. اگر می‌داند حتماً انجام نمی‌دهد مکره است اگر می‌داند که انجام می‌دهد مکره نیست اگر شک دارد انجام می‌دهد یا انجام نمی‌دهد و خائف است که نکند این جا هم مکره است مگر آن که بتواند اکراه بحق بکند آن دیگری را ...

پس در عبارت امام قدس سره حکم این دو صورت عین هم هست ایشان فرقی نگذاشتند. فلذا عبارت ایشان چه بود؟ «لو أكره أحد الشخصين على فعلٍ أو على فعلين فإن علم أحدهما» مقسم را این قرار داده. فإن علم أحدهما در هر دو تای آن‌ها. تفصیل نداده.

محقق خوئی قدس سره، ایشان حکم صورتی را که بر فعل واحد باشد می‌فرمایند که آن صورت هر کدام انجام بدهند بلا تفصیل این مکره است و معامله باطل است. این جا تفصیلی نیست. آن تفصیلی که ما در آن صورت دادیم این جا جاری نیست. چرا؟ می‌فرماید این جا بخاطر این که این مال، مال شخص واحدی است. مال همان موکل است در آن مثالی که موکل و وکیل را اکراه می‌کند که یا خودت بفروش یا وکیل بفروشد، یا آن بفروشد که وکیل است. یا آن جایی که دو تای آن‌ها وکیل هستند. خب می‌گویند این مال، مال موکل است زید وکیل تام هست او هم وکیل تام است می‌گوید یا تو این خانه را بفروش، یا تو این خانه را بفروش.

یا دو تا ولی را دارد اکراه می‌کند برای این که یک متاع را ... پس این جا تعدد چیزی نیست یکی است. یک معامله است یک نقل و انتقال است و همین یک دانه نقل و انتقال‌ها مورد اکراه واقع شده است که باید این انجام بشود باید این محقق بشود. تعدد افراد، آن جا تعدد نمی‌آورد. یک معامله است این معامله مورد اکراه است. و همین فارق بین مقام و آن جاست که می‌گفتیم احدهما ... ما در احدهما چه می‌گفتیم؟ می‌گفتیم یا این را بفروش، یا آن را بفروش. آن جا به دلیل اکراه تمسک نمی‌کردیم. به دلیل اضطراب تمسک می‌کردیم. برای این که می‌گفتیم احدهما را وقتی می‌گوید یکی از این دو تا را بفروش، پس نه این مکره علیه است، نه این مکره علیه است. از

جامع هم که به فرد سرایت نمی‌کند که. ولی این ناچار است از راه اضطرار یا بفروشد یا آن را بفروشد. اما این جا می‌گوییم نه، این جا یک چیز است، جامع نیست می‌گوییم این معامله مکره علیه است به همین دلیل رفع اکراه این جا تمسک می‌کنیم.

فلذاست که این فرمایش محقق خوئی قدس سره این است که آن محاسبه‌ی آن جا این جا نمی‌آید چون «رفع ما استکرها علیه» آن چیزی که شما مکره بر آن واقع شدید، آن برداشته شده. این جا ما استکرها علیه چه هست؟ معامله است. حالا سبب آن این باشد یا سبب آن، آن باشد به تعدد سبب، دو تا معامله که نمی‌شود که. فلذا این جا باید گفت مطلقاً از هر کدام که سر بزند در هر حالتی از حالات این معامله باطل است به دلیل رفع اکراه. به دلیل معامله‌ی رفع اکراه این باطل است. و این جا از آن جاهایی است که بیان محاضرات و تنقیح و مصباح الفقه‌ای یک تفاوتی دارد. عبارت تنقیح و محاضرات ایشان در این بیع و خيارات و مکاسب محرمه، سه تا تقریر دارند دیگر مرحوم آقای خوئی، مصباح الفقه‌ای است محاضرات است آقای آسید علی شاهرودی و تنقیح. خدا هر سه مقرر را رحمت بکند رضوان الله علیهم. ظاهراً بخش‌هایی از تنقیح یا محاضرات که من حالا یادم رفته، سابقاً مقدمه را مطالعه کرده بودم، یک جاهایی از آن نداشته و نبوده، وقتی می‌خواستند چاپ بکنند از دیگری گرفتند. الان محاضرات و تنقیح را که نگاه بکنید این جاها عبارات‌شان عین هم هست. حالا یا محاضرات به تنقیح آمده یا از تنقیح آمدند توی محاضرات. این بخش‌های این جاها. ولی خب مصباح الفقه‌ای تفاوت دارد. در مصباح الفقه‌ای این است «و وجه البطان أن الوکیل و الموکل و إن كانا متعددين خارجين، و لكن الصادر من أي منهما مملوک لشخص واحد و هو الموکل و علی فمعلق الاکراه أمر و حدانی غیر متعدّد بتعدد الاشخاص و إذا فشان ذلك شأن اکراه شخص واحد علی الارتکاب فعل فارد» این جا این جوری هست یعنی همین کار شده مکره علیه. حالا چه از این سر بزند و چه از آن سر بزند. «و من هنا اتضح لك الفارق بين ما نحن فيه و بين ما تقدم أعني به اکراه شخص واحد علی احد العقدین بداهة أن بطلان العقد هناك من جهة الاضطرار الى أحد البيعين بخلافه هنا فإن البطلان فيه من جهة الاکراه و هذا واضح»

تعبیری که آن جاها هست این است که مصدر، ولو دو تاست یعنی کسی که این بیع از او صادر می‌شود. این هست آن هم هست. اما ما به آن حیث اصداری آن کاری نداریم ما به چه حیثی کار داریم؟ به این حیث که این بیع مال کی هست؟ منتسب به کی هست؟ این بیع منتسب به مالک خودش هست. وقتی که از طرف موکل‌ها سر می‌زند این بیعی که منتسب به مالک است ولی مصدر مالک نباشد در جایی که وکیلین باشند. ولو مصدر او نباشد اما بیع آن هست. وقتی بیع آن شد این بیع اکراهی هست. و ادله‌ی اکراه آن را می‌گیرد.

پس بنابراین ظاهر این است که حق با محقق خوئی باشد که این‌جا نباید حکم این دو صورت را واحد بگیریم. و این معامله در این صورت از هر کدام که سر بزند این باطل است ولو این وکیل بداند اگر این انجام نمی‌دهد او انجام می‌دهد. بداند. یا موکل بداند که اگر نفروشد وکیل خواهد فروخت یا وکیل بداند که اگر نفروشد موکل خواهد فروخت. یا پدر بداند اگر نفروشد جد می‌فروشد، جد بداند اگر نفروشد اب می‌فروشد.

س: این‌جا یک سؤالی از آقای خوئی واقعاً طرح می‌شود حالا شما دارید؟؟؟ تعجب است دیروز که آقای خوئی که می‌فرمودند که لو اکرها علی امر که در یک سعه‌ی طولیه است می‌گوید آقا ماشینت را بفروش، یا امروز یا فردا. این‌جا چطور این‌جا این وحدت؟؟؟ این بیع وحدتی که؟؟؟ به نوعه، خلاصه بیع السیّاره است. اینجا چطور یتکثر به این‌که فردش در شنبه باشد یا؟؟؟

ج: نپذیرفتیم از آقای خوئی آن‌جا. دیروز فرمایش امام را قبول کردیم گفتیم هر وقت بفروشد ...
س: نه صحبت بر سر این است اصلاً هر چه می‌خواهید بگویید آن‌جا. امام روی این حرف آمد گفت، گفت درست است که متکثر است تکثر را قبول کرد گفت طولیت فرع بر افراد و تکثر افراد است. پس همه قبول کردند که یتکثر این بیع واحد به تکثر افراد و ازمنه، چطور ایشان وقتی تکثر می‌آید روی مُصدرین که اصدارش من وکیل این است؟؟؟ اصدار از وکیل ثانی است چطور شما به وحدت نوعیه نیست خلاصه بیع سیّاره است دیگر. بیع سیّاره‌ای که مالک آن هم مشخص است چطور این‌جا وحدت می‌بیند اما دیروز توی آن وقتی که یک فرد طولی بود تعدد می‌دهید به افراد ازمانی؟ این یک اشکال. اشکال دوم، آن وقتی که ایشان می‌گفت لو اکرها علی بیعین، که می‌خواستند بحث بکنند ببینند که کلی به فرد می‌آید یا نه؟ پس ایشان لو اکرها علی بیعین را نباید؟؟؟ که اگر من مثلاً یکی کسی من را یا وکیل من را، می‌آید من و وکیل من را بر دو تا امر مختلف، چون هر دو تا یک شیء را می‌خواهیم بفروشیم. در حالی که آن‌جا قبول می‌کردیم. سه: شیخ آن وقتی که می‌آمد می‌گفت که توی همان‌جا؟؟؟ می‌گفت که اگر شما بخواهید اکراه بر کلی را، اکراه بر فرد ندانید پس هیچ وقت شیخ این‌طور نقض کرده پس گفت هیچ وقت شما نمی‌توانید کلی را بر فرد منطبق بدانید شیخ این‌جور می‌دید می‌گفت پسباید اکراه کلی را به بعض بدانید چون وقتی هم که علی احد معین شما اکراه می‌شوید به افراد در واقع تکثر دارید. پس چطور آن‌جا می‌بینید؟ شیخ این‌طور جواب می‌داد. پس اولاً شیخ را کلاً باید زیرآتش را بزنیم. شیخ این‌طور می‌فهمد، شیخ می‌گوید رفع ما استکرها علیه؟؟؟

ج: این‌ها که جواب داده شده آن‌جا. آقای خودی جواب دادند؟؟؟

س:؟؟؟

ج: ببینید اشکالاتی که قبلاً جواب داده شده که نباید برگردانیم آن‌ها جواب داده شده. حالا این‌جا ...

س: ??? دیروز گفتید شما.

ج: نه.

س: شما تعدد به افراد طولی زمانیه قائل می‌شوید نمی‌گویید وحدت نوعی دارد، می‌گویید یک بیع است خلاصه.

این جا به مصدرین مختلف تکثر قائل نمی‌شوید اگر وحدت نوعیه ???

ج: نه.

س: آن جا هم همین را می‌گفتید تکثر را قبول نمی‌کردید. ???

ج: فقط این نکته است که این بیع فرض هم این است که طولیت هم ندارد همین الان. می‌گوید همین الان یا تو

بفروش یا آن.

س: تکثر ندارد.

ج: ببینید همین الان.

س: اولاً که همین الان توی آن نیست.

ج: نه.

س: ???

ج: آقای عزیز این فرع ما هست. ما داریم فرع را عنوان می‌کنیم. بله از این که موسّع باشد یا خودش به نحو

این جوری، آن فرع آخر. این فرع این است و الا آن را اگر داخل کردید آن همان بحث‌ها می‌آید.

س: ???

ج: آقای عزیز اگر آن‌ها را داخل کردید همان بحث‌ها می‌آید یعنی اگر این جوری گفت، گفت یا امروز شما یا تو

یا تو این را بفروش یا فردا.

س: ???

ج: نه از آن حیث آن بحث‌ها می‌آید.. که اگر امروز ...

س: ???

ج: نه که اگر امروز ...

س: از جهت تکثر بحث نمی‌کردند از جهت این که امام می‌گفت اکراه صادق است آقای خوئی می‌گفت که اکراه

صادق نیست.

ج: بله خب ایشان می‌فرمودند ...

س: اما تکثر را قبول داشت آقای خوئی. چطور این جا تکثر را قبول ندارد؟

ج: خب آن‌جا تکثر که ... ببینید این‌جوری حساب می‌کرد ایشان می‌فرماید چون خود مکره جدا کرده بود می‌گفت یا ...

س: این‌جا هم جدا می‌کند.

ج: بابا دو تا بیع را در نظر گرفته بود. می‌گفت یا ...

س:؟؟؟

ج: اما این‌جا نه، این‌جا چه هست؟ این‌جا می‌گوید؟؟؟ می‌گوید انتقال این متاع به من. حالا سبب آن می‌توانی تو باشی، می‌توانی آن باشد.

س: آن هم همین را می‌گوید، می‌گوید من هم؟؟؟ یا شنبه یا جمعه.

ج: ولی دو تاست. نه یا عقد امروز یا عقد فردا. خودش گفته، یا گفته بین این مدت ... حالا ببینید حرف اینجا را ...

س: آقا باید یک حرفی بزنیم که وجیه باشد. شما؟؟؟

ج: بله آن‌جا قبول نکردیم فرمایش ایشان را در آن‌جا.

س: تکثر را قبول کردیم از همه، آن‌جا تکثر را قبول نمی‌کنید.؟؟؟

ج: بله

س:؟؟؟ که تکثر آیا به تکثر نوعی، آیا وحدت به وحدت نوعیه است یا وحدت به وحدت شخصیه است؟

ج: بله آن‌جا عرف می‌گوید که آقا گفته که این را بفروش. گفته از حالا مثلاً تا شب، حالا الان بفروشی، عصر بفروشی، این فرقی نمی‌کند تو مکره هستی. این‌که در این فراض می‌توانی ترک بکنی و تفصی تخلص داری که این زمان بفروشی، این‌جا موجب عدم صدق عرفی نمی‌شود. چون شما در این فرصت....

س: آقا دیروز این را نمی‌گفتید.

ج: دیروز همین را می‌گفتیم بابا. آقای عزیز دیروز وفاقاً للامام قدس سره این را می‌گفتیم و فرمایش محقق خوئی را قبول نکردیم. اما این‌جا. حالا این‌جا برعکس است فرمایش محقق خوئی را قبول داریم می‌کنیم فرمایش امام را قبول نمی‌کنیم. در این جایی که فعل واحد است ولی مُصدرها متعدد هستند. که یا وکیلین هستند یا موکل و وکیل است یا ولیّین هستند مُصدرها مختلف هستند ولی این فعل واحد است دیگر از آن جهاتی که آن‌جا هم بحث کردیم که دیگر مدتش موسّع باشد یا این را آن‌جوری خودش گفته باشد یا حالا یا مثلاً روز جمعه، این هم نه نیست.

س: چون که آن جا هم واحد است؟؟؟ ایشان می‌گویند که اگر واحد و مصدرها فرق دارند آن جا که اولی هست که بگویید زمان‌ها فرق دارند.

ج: نه این دو تا مطلب هست ببینید ...

س: خب جواب ایشان چه هست؟

ج: حالا اجازه بدهید.

یک وقت شما می‌فرمایید در محقق خوئی اشکال می‌کنید که فرمایش این جای شما با آن جا تهافت دارد این یک حرف است. یک حرف دیگر حالا همین فرمایش این جا صرف نظر از آن جا، این فرمایش این جا درست است یا درست نیست؟ و ما در این جایی که بر فعل واحد است ولو مصدر، این جا که فعل واحد است این فرمایش درست است یا درست نیست؟ ایشان دارد می‌گویند جایی که فعل واحد است فرق می‌کند با آن جایی که فعلین است.

س: یعنی تهافت را قبول دارید پس؟

ج: کاری به آن فعلاً ندارم من دارم این را عرض می‌کنم. می‌گویم فرمایش ایشان در این جا و اختلاف بین ایشان و مرحوم امام که امام می‌فرمایند این جایی که فعل واحد است حکمش مثل همان جایی است که فعلین است. ایشان می‌فرمایند که نه این دو صورت حکم‌شان متفاوت است. در آن جایی که فعلین باشد همان حرف‌ها درست است که اگر این می‌داند آن می‌فروشد این طوری هست آن فلان ... این درست است. اما اگر فعل واحد است خب این جا چیست؟ هر کدام از این‌ها انجام بدهند چه بداند دیگری انجام بدهد چه نداند و چه شک داشته باشد هر کدام را انجام بدهند این معامله باطل است.

س:؟؟؟ خود آن وحدتش هم محل کلام است. مگر قوام معامله به طرفین آن نیست؟ به بایع و مشتری؟ خب آن جا وقتی متعدد است چه جوری بگوییم واحد است؟

ج: چی واحد است؟

س:؟؟؟

ج: مال واحد است مال یک نفر است.

س: نه ما معامله را می‌خواهیم بگوییم قوام معامله به بایع و مشتری هست وقتی بایع فرق دارد چه جور بگوییم

این فعل واحد است؟

ج: فعل واحد نگفتیم.

س:؟؟؟

ج: معامله، معامله‌ی واحد است. همین را داریم می‌گوییم دیگر.

س: ???

ج: حیث اسم مصدری را دارند نگاه می‌کنند. می‌گویند این معامله، معامله‌ای است که مورد اکراه است.

س: در هر صورت هم این مال به بایعش هم منسوب است.

ج: و مال آن هست.

س: و این جا واسطه هم هر چه باشد ما کأن لم یکن داریم فرض می‌کنیم. چه وکیل باشد و چه ???

س: این ما استکرها علیه با هم دو تا ما استکرها علیه است ??? این را که نمی‌توانیم انتفاع بکنیم. ??? آقا تعدد

دارد کما این که در من حیث الزمان تعدد داشت. ??? اگر می‌خواهید بباید روی شخص، تکرر است لا محاله. اگر

می‌آید روی مبیع وحدت است لا محاله. آقای خوئی آن جا آمد این حرف را زد.

س: ???

س: نه بابا تهافت؟؟ همین است. شما می‌خواهید وحدت نوعیه...

ج: تهافت نیست. تهافت هم ندارد این جا با آن جا. چون در آن جا تصور ایشان این بود... حالا ما به صدق عرفی

که قبول داریم که صادق است ولی ایشان حرف‌شان آن جا چه بود؟ این بود که وقتی موسّع شد شما پس

مبادرت... این بیع اول وقت، وسط وقت، این‌ها را می‌توانید ترک بکنید بلاخوف ضرر. فقط آخر وقت است که

اگر ترک بکنید خوف ضرر وجود دارد. ولی در اول وقت خوفی نیست. این ترک این معامله در اول وقت لا

یستطیع ضرراً. در وسط وقت ترک این معامله لا یستطیع ضرراً. فلذاست که می‌فرماید که این جاها اگر آمدی و

انجام دادی اکراه صدق نمی‌کند چون خوفی نداری. ضرری متوجه تو نیست.

اما این جا برای ترک معامله فرض ما این نیست که موسّع هست اگر موسّع باشد از حیث موسّعیت همان حرف‌ها

پیش می‌آید. مضیق است. یعنی همین الان. می‌گویند همین الان یا توی وکیل یا توی وکیل باید بفروشید. پس

ترک این معامله این جوری نیست که تخلصی از آن باشد.

س: مشاراً الیه ما نفهمیدیم که چه هست؟

ج: مشاراً الیه نفس این فروش. نفس این ...

س: قرار شد معامله متشکل از بایع و مشتری و این‌ها باشد.

ج: آن‌ها که وسائل هستند. ببینید این ما اکره علیه، این معامله دارد بر اساس چه انجام می‌شود؟ بر اساس اکراه

انجام می‌شود.

س: ??? می‌فهمیم ولی فنی آن را نمی‌فهمیم.

ج: فنی آن همین است ایشان می‌گویند پس بنابراین مخلص ندارد. عدم تحقق این معامله مخلصی برای آن نیست. آن‌جا عدم این معامله در اول وقت مخلص دارد عدم این معامله در وسط وقت مخلص دارد.
س: در اول وقت و وسط وقتش کردید، اما این‌جا نمی‌کنید به واسطه‌ی وکیل اول برای وکیل ثانی.
ج: خب بله.

س: اگر این‌جا می‌توانید در زمان؟؟؟

ج: بله

س: آقا مبنای حرف یکی است اگر آن‌جا می‌آید تعدد ایجاد می‌کنید می‌گویید تفصی در اول وقت بکنیم به واسطه‌ی فعل در آخر وقت. این‌جا وکیلین این حرف را می‌زنند می‌گویند من می‌دانم آن یکی انجام می‌دهد تفصی می‌کنم از این فعل به واسطه‌ی خودم به این که می‌دانم؟؟؟

س: عدم تفصیل امام بهتر است این‌جا. چه فرقی دارد؟؟؟ امام تفصیل ندادند دیگر؟؟؟

ج: نه، ولی امام چه می‌فرمایند؟ خوب دقت بکنید امام می‌گویند اگر تو می‌دانی او انجام می‌دهد تو بیایی انجام بدهی این معامله صحیح است آقا این معامله‌ی واحد است چطور این معامله صحیح است؟
س: امام متعدد دیده دیگر؟

ج: نه افراد متعدد هستند، معامله مال این بدبخت هست. شما می‌گویید اگر توی وکیل آمدی مبادرت کردی و می‌دانی اگر تو انجام ندهی او انجام خواهد داد، این معامله صحیح است از کیسه‌ی موکل رفته.
س: بله.

ج: نه، آخر این‌جا

س:؟؟؟

ج: آقا حرف بر سر این است که این‌جا از نظر عرفی این‌که این خانه به فروش برود از روی اکراه، اکراه هست این خانه بخواهد فروش برود مال افراد متعدد نیست. این‌جا بیاییم بگوییم آقای وکیل چون تو می‌دانی اگر تو انجام ندهی آن وکیل هم خواهد انجام داد، تو اگر بفروشی معامله صحیح است. از کیسه‌ی موکل رفته. عجب است.

س: آقا چه عیبی دارد رضا داشتی. باشد متعاقبین هست دیگر.؟؟؟ آقا رضا داشته. من تفصی داشتم. وجود التفصی؟؟؟

ج: این‌جا وزانش آن نیست. ببینید آن‌جا آن متاع مال یک کسی هست این متاع مال یک کسی هست به آن می‌گویند آقا وقتی متعدد شد می‌گویند خب خانه مال تو، تو اگر می‌دانی آن ماشینش را می‌فروشد دست از تو

برمی‌دارد برای چی دیگر خانه‌ات را می‌فروشی؟ اما این‌جا این‌جوری نیست که. متاع نه مال این است و نه مال آن هست مال شخص ثالث است. خب بگویند اگر تو می‌دانی آن می‌فروشد تو آمدی فروختی، پس تو اکراه نداری پس معامله صحیح است. این عرفیت هم ندارد این‌جا که این‌جوری بخواهیم بگوییم.

س:؟؟؟

ج: اول و آخر مال این است.

فلذاست که این فرمایش اقرب به ذهن می‌آید. حالا مرحوم سید قدس سره ایشان هم یک تفصیلی این‌جا دادند که حالا آن هم چه می‌خواهد بفرماید در این فرض. ان شاءالله در جلسه‌ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.